

یاسر جهانی پور

الف) ایرادات قرطبی

قرطبی در تفسیر خود، سه دلیل اقامه کرده که منظور از «مولا» در حدیث غدیر، ولایت و امامت نبوده است. این سه دلیل را برای شما نقل می‌کنیم تا خود به داوری بنشینید. وی می‌گوید:

«السادسة: فی ردّ الأحادیث التي احتج بها الإمامية فی النص علی علی (رضی الله عنه)... منها قوله: من كنت مولاہ فعلیّ مولاہ. قالوا: والمولی فی اللغة بمعنی أولى. فلما قال: فعلیّ مولاہ بفاء التعقیب علم ان المراد بقوله مولى انه أحق و أولى.

و الجواب: انه ليس بمتواتر و قد اختلف فی صحته و قد طعن فيه ابو داود سجستانی و ابو حاتم رازی.

جواب ثان: و هو أن الخبر و إن كان صحيحاً رواه ثقة عن ثقة فليس فيه ما يدل علی إمامته و إنما يدل علی فضيلته و ذلك ان المولى بمعنی الولی فيكون معنی الخبر: من كنت وليه فعليّ وليه. و كان المقصود من الخبر أن يعلم الناس أن ظاهر علیّ كباطنه و ذلك فضيلة عظيمة لعلی.

جواب ثالث: و هو ان هذا الخبر وَرَدَ عَلَيَّ سبب و ذلك ان أسامة و علياً اختصما. فقال علی لأسامه: أنت مولاي. فقال: لست مولاك بل أنا مولى رسول الله. فذكر النبي (ص) فقال: من كنت مولاہ فعليّ مولاہ [۱]؛

شیعه قائل است به اینکه معنی مولى، اولی بودن به امر امامت و خلافت است؛ در حالی که این سخن به سه دلیل مردود است: دلیل اول اینکه، این حدیث متواتر نیست و در صحّت آن اختلاف است و ابو داود سجستانی و ابوحاتم رازی در آن تردید کرده‌اند.

دلیل دوم اینکه، این خبر بر فرض مثال اگر صحیح هم باشد و راویان ثقة از ثقة نقل کرده باشند، دلیل بر امامت علی (ع) نخواهد بود، بلکه دلالت بر فضیلت وی خواهد داشت؛ برای اینکه مولى به معنی ولی است و معنای خبر این می‌شود «هر که من ولیّ اویم، علی ولیّ اوست» و مقصود آن است که مردم بدانند ظاهر و باطن علی، یکی است و البته این فضیلت بزرگی برای علی است.

دلیل سوم اینکه، این خبر به سبب علّتی از پیامبر صادر شده است و علّتش این است که وقتی بین علی و اسامه درگیری روی داد، علی به اسامه گفت: تو دوست منی. اسامه گفت: من دوست تو نیستم، بلکه من دوست رسول خدایم. این خبر به گوش پیغمبر رسید و فرمود: هر که من دوست اویم، علی دوست اوست.»

پاسخ به قرطبی

در جواب به اشکالات این گونه افراد، باید گفت در حقیقت روز روشن را انکار کرده‌اند. حدیث و حادثه غدیر از احادیث و حوادث مسلم تاریخ صدر اسلام است. در میان احادیث اسلامی، کمتر حدیثی از نظر سند و اعتبار به پایه آن می‌رسد. در میان مورّخان محمّد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ق.) درباره این حادثه کتابی نوشت و نام آن را «حدیث الولایه» نهاد. از

گزارش‌های محمد بن احمد ذهبی (م ۷۴۸ق.) و ابوالفداء ابن کثیر (م ۷۷۴ق.) دانسته می‌شود که این کتاب تا قرن هشتم به جای بوده است. ذهبی می‌نویسد:

«او اسناد حدیث غدیر خم را در چهار جزء فراهم آورد و من بخشی از آن را دیدم. فراوانی و گستردگی روایات غدیر، مرا مبهوت ساخت و به واقعیت آن جزم پیدا کردم.» [۲]

از این عبارت، درجه اعتبار حدیث غدیر یا حدیث الولاية، روشن می‌شود. به جرئت می‌توان گفت این حدیث هزاران بار در منابع روایی اهل سنت تکرار شده و مورد تأیید بزرگان ایشان قرار گرفته است. با این حال، معلوم نیست قرطبی بر اساس چه مدرک و سندی به صرف ایراد دو نفر، در صحت این حدیث اشکال می‌کند و آن را غیر متواتر می‌داند؛ اما چنان که در قسمت قبلی مقاله گفتیم، علمای اهل سنت به متواتر بودن این حدیث اذعان داشته‌اند.

دلیل دیگر قرطبی، در مورد علت صدور این حدیث از پیامبر است. همه کسانی که این حدیث را پذیرفته‌اند، تأیید کرده‌اند که این حدیث در روز هجدهم ذی الحجه در غدیر خم روی داده است؛ همان‌طور که حدیث به حد تواتر رسیده، کیفیت صدور آن نیز در حد متواتر است. علمای بزرگی همچون: احمد بن حنبل، ابن ابی شیبہ کوفی، عبدالرزاق صنعانی، نسائی، طبرانی، طحاوی، ابن اثیر، ابن کثیر، ذهبی، سیوطی و غیر آنان، تاریخ این حدیث را روز ۱۸ ذی الحجه در غدیر خم یاد کرده‌اند. پس برای بعضی مثل قرطبی، جای هیچ شکی نباید باقی بماند که حدیث «من کنت مولاه» در این روز و در غدیر خم اتفاق افتاده است.

دلیل دیگر قرطبی، آن گونه که از کلامش معلوم می‌شود، این است که مولی در حدیث، عبارت از ولی و به معنای کسی است که ظاهر و باطنش یکی است و بنابراین، این حدیث فضیلتی بزرگ برای علی (ع) خواهد بود. با این تفسیر بی‌مورد و نادرست، معلوم نیست جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» چگونه نزد ایشان معنی شده است؟! به عبارت دیگر، با این معنا جمله پیامبر در حقیقت جمله‌ای بی‌معنا خواهد بود. آنچه روشن است، این است که بعضی از این به اصطلاح عالمان برای فرار از زیر بار حقیقت، متوسل به هر حربه‌ای حتی دروغ و نادرست هم می‌شوند:

(يَسْ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) [۳]؛

«چه بد است مثل گروهی که آیات خدا را تکذیب کردند و خدا، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.»

ب) ایرادات آلوسی

آلوسی در تفسیر خود می‌گوید:

«و وجه استدلال الشيعة بخبر من کنت مولاه فعلی مولاه ان المولى بمعنى الأولى بالتصرف وأولية التصرف عين الإمامة و قد أنكر ذلك أهل العربية قاطبة و الثانی انا لو سلمنا أن المولى بمعنى الأولى لا يلزم أن يكون صلته بالتصرف بل يحتمل أن يكون المراد أولى بالمحبة و أولى بالتعظيم و نحو ذلك: و أيضاً ربما يستدل على أن المراد بالولاية المحبة بانهم يقع التقييد بلفظ بعدی و تمسك الشيعة في اثبات ان المراد بالمولى الاولى بالتصرف باللفظ الواقع في صدر الخبر على احدى الروايات و هو قوله (ص) الست اولى بالمؤمنين من انفسهم، و نحن نقول: المراد من هذا ايضا الاولى بالمحبة؛ يعنى الست اولى بالمؤمنين

من انفسهم بالمحبه و يكون حاصل المعنى هكذا: يا معشر المؤمنين انكم تحبونى اكثر من انفسكم فمن يحب على، اللهم أحب من أحبّه و عاد من عاداه؛ [٤]

وجه استدلال شيعه به حدیث غدیر، آن است که می‌گویند: مولی به معنی اولی به تصرف و اولویت در تصرف عین امامت است. این معنی را قاطبه اعراب رد کرده‌اند. و به فرض اینکه قبول کنیم معنی مولی اولویت باشد، باز هم از این لازم نمی‌آید که حتماً بپذیریم مراد، اولویت در تصرف است. بلکه احتمال دارد مراد، اولویت در محبت یا تعظیم و یا امثال آن باشد. و چه بسا محتمل است که مراد از ولایت، محبت باشد به دلیل آنکه لفظ بعدی، به عنوان تقييد وارد نشده است. غیر از این، شيعه متمسک شده است به لفظ واقع در صدر خبر به اینکه پیغمبر فرمود: الست اولی بالمؤمنين من انفسهم. ما می‌گوییم: مراد از این هم می‌تواند محبت باشد؛ یعنی ای گروه مؤمنان! آیا مرا بیشتر از خودتان دوست نمی‌دارید؟ پس هر که مرا دوست دارد، علی را دوست بدارد.»

پاسخ به آلوسی

پاسخ اول: پیامبر پیش از گفتن جمله من كنت مولاه فعلی مولا، فرمود: الست اولی بکم من انفسکم؛ آیا من نسبت به شما از خودتان اولی تر نیستم؟ هدف از تقارن این دو عبارت چیزی جز اثبات مقام ولایت و اولویت خود برای علی بن ابی طالب نیست و اگر مقصود پیامبر غیر از این بود، معنا نداشت که برای اولویت خود از مردم اقرار بگیرد. شیخ مفید می‌فرماید: «ان النبی واجه جماعتهم بالخطاب فقال: الست اولی بکم منکم؟ فلما اذعنوا له بالافرار قال لهم علی النسق من غیر فصل فی الکلام: فمن كنت مولاه فعلی مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله. فقرره علی فرض طاعته عليهم بصريح الکلام ثم عطف علی اللفظ الخاص بماینطوی علی معناه و جاء فيه بحرف العطف من الفاء التي لا يتبدأ بها الکلام فدل علی انه الاولی دون ماسواه لما ثبت من حکمته (ص) و اراد به البیان اذ لو لم يرد ذلك و اراد ما عاداه لكان مستأنفاً لمقال قال لا تعلق له بالمتقدم جاعلاً لحرف العطف حرف الاستيناف و هذا ما لا يقع الا من احد نفسين: احدهما جاهل باللغه و الکلام؛ و الاخر قاصد الى التعميه و الالغاز. و رسول الله يجعل عن الوصفين [٥].»

آیا واقعاً دلیل عقلی وجود دارد که پیغمبر در گرمای هوای بیابان، این جمعیت زیاد را از عقب و جلو یک جا جمع کند و بعد بگوید: هر که مرا دوست دارد، علی را دوست بدارد؟ آیا در جای دیگر مثل مسجد نمی‌توانست این حرف را بگوید؟ پاسخ دوم اینکه، پیامبر در آغاز سخنرانی خود، از نزدیک شدن مرگ خویش سخن گفته است؛ تقارن این خبر با عبارت من كنت مولاه فعلی مولا نشان می‌دهد که پیامبر برای پس از مرگ خود می‌خواهد خللی را که از رحلت او پدید می‌آید، پر کند. آنچه می‌تواند این خلل را پر کند، امامت و زعامت است نه محبت و دوستی و یا نصرت علی.

بر فرض که مولا به معنی محبت و نصرت باشد، دانسته می‌شود که علی بن ابی طالب از نظر پیامبر چنان جایگاهی در میان امت اسلامی دارد که محبت و نصرت و یاری او تا این اندازه اثر گذار و مهم است. بنابراین، مولا به معنی محبت و نصرت نیز به دلالت التزامی بر زعامت علی دلالت دارد. برای هر زبان شناس منصفی روشن است که تأکید بر دوست داشتن و یاری کردن یک نفر در میان جمعیت انبوه مهاجر و انصار، مفهومی جز ضرورت پیروی از آن فرد را ندارد. در قرآن کریم نیز میان

محبت و تبعیت، پیوند معناداری برقرار است:

[قل ان کنتم فاتبعون الله فاتبعونی یحببکم الله] [۶.۱]

پاسخ سوم اینکه، قول عمر (اصبحت و امسیت...) در ادبیات عرب به معنای تحقق و پیدایش یک فعل یا حالت در فاعل این فرد است. بنابراین باید تأمل کرد که علی بن ابی طالب دارای چه فعل یا حالتی شده بود که او را شایسته چنین تهنیتی بکند؟ بر فرض که مولا به معنی دوست و یاور باشد، بی تردید تقاضای پیامبر خدا از همراهان و همه آنان که بعداً این سخنان به گوششان می‌رسد، این بوده است که علی را چون پیامبر دوست بدانند و او را یاری کنند. پرسش این است که: در لحظه اتمام سخنان پیامبر، چه محبت و نصرتی از همه حاضران بلکه از همه زن و مرد مؤمن نسبت به علی تحقق یافته بود که وی را به جهت این مزیت شایسته تبریک کند؟ بر آگاهان روشن است که محبت و یاری علی (ع) نه تنها در آن لحظه، بلکه در هیچ لحظه‌ای از لحظات حساس صدر اسلام تحقق نیافت. [۷] منظور آن است که اگر مولا را به معنای دوستی و یآوری بگیریم، باز هم هیچ کس بعد از وفات پیامبر به فرمایش ایشان توجهی نکرده و علی را هیچ نصرتی نداده و به او محبتی نکردند! پاسخ چهارم این است که، در روایات اهل سنت تعابیری وارد شده است با این مضمون که علی (ع) به هنگام غصب خلافتش، با مردم با حدیث غدیر احتجاج می‌نمود. این مطلب، دلیل آن است که امیرمؤمنان از حدیث «من کنت مولاه» معنای ولایت و اولویت را می‌طلبیده است. اقرار بزرگان اهل سنت نیز حاکی از همین مسأله است. برای مثال دو نمونه زیر عنوان می‌شود:

اول) عن زید بن ارقم، قال: ناشد علی الناس فی الرحبه من سمع رسول الله یقول الذی قال له؟ فقام سته عشر رجلاً فشهدوا انهم سمعوا رسول الله (ص) یقول: اللّٰهم من کنت مولاه فعلی مولاه. قال زید بن ارقم: فکنت فیمن کتم فذهب بصری و کان علیّ دعا علی من کتم. [۸]

دوم) عن سعید بن انس و عن زید بن یثیع قالوا: نشد علیّ الناس فی الرحبه من سمع رسول الله یقول یوم غدیر خم الا قام. قال: فقام من قبل سعید سته و من قبل زید سته فشهدوا انهم سمعوا رسول الله یقول لعلی رضی الله عنه یوم غدیر خم السُّ الاولی بالمؤمنین؟ قالوا: بلی. قال: اللّٰهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللّٰهم وال من والاه و عاد من عاداه. [۹]

مسئلاً اقرار گرفتن از مردم و قسم دادن ایشان توسط امیرمؤمنان (ع) نمونه بارزی از مسأله ولایت و اولویت در مسأله خلافت است. وگرنه غیر از این مسأله هر چه باشد، کاری بیهوده و عبث خواهد بود.

این دو نمونه حدیثی که از منابع اهل سنت ذکر شد، در زمانی اتفاق افتاده است که علی (ع) در مسأله خلافت حق خود را بر باد رفته می‌دید پس بر آن شده بود تا با یادآوری حدیث غدیر، اولویت خود را بر دیگران ثابت کند و چون این احتجاج به عنوان اتمام حجت تلقی می‌شد، آنانی که بودند و حدیث را از زبان پیغمبر شنیدند و انکار ورزیدند، مبتلا به کوری و پستی و دردهای دیگر شدند.

پاسخ پنجم اینکه، آلوسی می‌گوید: در حدیث غدیر، لفظ بعدی به عنوان تقييد ذکر نشده است. و این علّی است بر اینکه معنی مولی، اولویت در تصرف و خلافت نیست. همچنین در کتاب تفحة الاحوذی می‌گوید: زیادت لفظ بعدی، جزو حدیث

نبوده و به کلی مردود است پس همانا استدلال شیعه به اینکه علی خلیفه بعد رسول است، جداً باطل است [۱۰]. درست است که در حدیث «من كنت مولاه» لفظ بعدی نیامده است اما احادیث بسیار دیگری از پیغمبر وارد شده و در کتب اهل سنت وجود دارد که کلمه بعدی بعینه در آن به کار رفته است که از نظر مضمون با حدیث غدیر هیچ تفاوتی ندارد. ما در این مورد پس از تفحص و تحقیق بسیار در کتب اهل سنت، به چندین مورد از مواردی که اشاره به این لفظ دارد، برخوردیم که شایسته دیدیم در اینجا آنها را با مدرک و متن عربی بیان نماییم. این کار را برای این می‌کنیم که از طرفی قول آلوسی و حرف بی‌اساس او را از پایه ویران کنیم و هم اینکه دلیل محکم دیگری در حقانیت علی (ع) و غضب خلافت او توسط غاصبین بیاوریم.

۱. قال رسول الله (ص): ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی [۱۱].

۲. و قال له رسول الله (ص): انت ولی کل مؤمن بعدی. [۱۲]

۳. قال رسول الله (ص) لعلی (ع): انت خلیفتی؛ یعنی فی کل مؤمن من بعدی. [۱۳]

۴. عن ابی لیلی الغفاری، قال: سمعت رسول الله (ص) یقول: ستکون من بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابیطالب

فانه اول من یرانی و اول من یصافحنی یوم القیامه و هو معی فی السماء الاعلی و هو الفاروق بین الحق و الباطل. [۱۴]

۵. قال: وضع رسول الله (ص) یدیه علی صدره و قال: انا المنذر و لكل قوم هاد. و اوما بیده الی منکب علی فقال: انت الهادی یا

علی، بک یهتدی المهتدون من بعدی. [۱۵]

۶. روی ابن ابی شیبہ و هو صحیح، عن عمر قال رسول الله: علی منی و انا منه و علی ولی کل مؤمن من بعدی [۱۶].

۷. روی الامام احمد عن عبدالله بن بریده عن ابيه ان رسول الله (ص) قال: لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم من

بعدی. [۱۷]

۸. قال لعلی (ع): انت ولی کل مؤمن من بعدی. [۱۸]

۹. و منها و هو اقواها سنداً و متناً حدیث عمران بن حصین: ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی. خرجه احمد و

الترمذی. [۱۹]

۱۰. قال (ص): ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی. [۲۰]

۱۱. عن حذیفه قال: قال رسول الله (ص): من سره ان یحیی حیاتی و یموت میتنی و یتمسک بالقضیب الیاقوت فلیتول علی بن

ابطالب من بعدی. [۲۱]

۱۲. عن ابن عباس: ستکون فتنة فمن ادركها منكم فعليه بخصلتين كتاب الله و علی بن ابی طالب، فانی سمعت رسول الله

یقول و هو آخذ بید علی: هذا اول من آمن بی و اول من یصافحنی و هو فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل و هو

یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظلمة و هو صدیق الاکبر و هو بابی الذی اوتی منه و هو خلیفتی من بعدی. [۲۲]

۱۳. عن بریده قال: قال رسول الله (ص): علی بن ابیطالب مولی کل مؤمن و مؤمنة و هو ولیکم بعدی. [۲۳]

۱۴. قوله (ص): علی ولیکم من بعدی. و قال: ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن من بعدی. [۲۴]

با توجه به این احادیث و احادیث بسیار دیگر - که به اقرار خود بزرگان اهل سنت متوجه علی (ع) و در شأن او از زبان پیغمبر صادر شده است - معلوم می شود که ولایت، خلافت و اولویت در تصرف در امور برای امیر مؤمنان (ع) ثابت بوده است. با این همه، انکار بعضی همچون آلوسی با بهانه های واهی، دلیلی جز تعصبات بیجا ندارد.

ج) ایرادات عصامی

یکی دیگر از کسانی که در حدیث غدیر تردید کرده و آن را قبول ندارد، عصامی (م ۱۱۱ق.) نویسنده کتاب «سمط النجوم العوالی فی انباء الاوائل والتوالی» بوده است. وی در این کتاب علاوه بر توهین و تحقیرهای زنده ای که نسبت به شیعیان روا می دارد (که البته انسان از گفتن آن شرم دارد)، با صراحت و قاطعیت هر چه تمام تر، اعلام می کند حدیث غدیر جزو اخبار آحاد بوده و قابل اطمینان نیست. وی می گوید:

«و اذا ارادوا ان يستدلوا علی ما زعموه من النص علی خلافة علی (ع) اتوا باخبار لا تدل علی زعمهم کخبر من کنت مولاه و خبر انت منی بمنزلة هارون من موسى مع انها احاد و اما باخبار باطلة کاذبة متیقنة البطلان لاتصل الی درجة الاحادیث الضعیفة التي هی ادنی مراتب الاحاد کخبر انت الخلیفة من بعدی [۲۵].»

پاسخ به عصامی

اول اینکه، پیش از این ثابت شد متواتر بودن خبر غدیر.

ثانیاً، خبر انت الخلیفة من بعدی و یا خبر و هو ولی کل مؤمن من بعدی که دلالت صریح بر خلافت امیر مؤمنان دارد و به گمان عصامی جزو اخبار باطل دروغی است که حتی به درجه احادیث ضعیف هم نمی رسد، در حقیقت از جمله احادیثی است که به دفعات در کتب خود ستیان نقل شده (و ما مواردی از آن را بیان کردیم) و بزرگانی چون: نسائی و ذهبی آن را پذیرفته اند. با این همه، دیگر جای چه شک و شبهه ای باقی می ماند که بخواهیم مستندترین و متواترترین اخبار را انکار کنیم و همچون خفّاش که از دیدن روز و روشنایی محروم است، از دیدن نور حقیقت محروم باشیم!؟

(فَمَنْ بُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.) [۲۶]

پی نوشت ها

[۱] الجامع لاحکام القرآن، محمد بن احمد الانصاری القرطبی، ج ۱، ص ۲۶۶ و ۲۶۷، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵.

[۲] سیر اعلام النبلا، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

[۳] جمعه/۵.

[۴] روح المعانی، شهاب الدین محمود بن عبدالله الالوسی، ج ۵، ص ۶۷ - ۷۰.

[۵] اقسام المولی، شیخ مفید، ص ۳۲.

[۶] آل عمران/ ۳۱.

- [٧] اندیشه اسلامی، علی غفّارزاده و حسین عزیزی، ص ١٥٥، دفتر نشر معارف، ١٣٨٦ ش.
- [٨] المعجم الكبير، طبرانی، ج ٥، ص ٩٥.
- [٩] مسند، احمد بن حنبل، ج ٢، ص ٤١٢.
- [١٠] تحفة الاحوذی، ج ٩، ص ١٢٥.
- [١١] السنن الكبرى، ابی عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائي، ج ٥، ص ١٣٢، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١١ ق.
- [١٢] الشريعة، ابوبكر محمد بن الحسين الآجری (٣٦٠ ق.)، ج ٤، ص ١٤١، مؤسسه قرطبه، ١٣٦٩ ق.
- [١٣] السنن الكبرى، ج ٥، ص ١١٣.
- [١٤] معرفة الصحابه، احمد بن عبدالله الاصبهاني (٣٣٦-٤٣٠ ق.)، ج ٢٠، ص ٤٩٣، دار الوطن، رياض، ١٤١٩ ق.
- [١٥] تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ٤٣٤.
- [١٦] سبل الهدى والرشاد، محمد بن يوسف شامی، ج ١١، ص ٢٩٦، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٤ ق.
- [١٧] همان، ص ٢٩٧.
- [١٨] الاصابة في معرفة الصحابه، ابن حجر عسقلاني، ج ٢، ص ٢٧٠.
- [١٩] الرياض النضرة في مناقب العشرة، المحب الطبري، ج ١، ص ١٠٤.
- [٢٠] سير اعلام النبلاء، ج ٨، ص ١٩٩.
- [٢١] ميزان الاعتدال، ابی عبدالله محمد بن احمد ذهبی، ج ١، ص ٣٢٥، دارالمعرفة للطباعة و النشر، بيروت.
- [٢٢] تاريخ دمشق، ج ٤٢، ص ٤٢؛ الكامل، ابن عدی، ج ٤، ص ٢٢٩.
- [٢٣] مختصر تاريخ دمشق، ج ٧، ص ٣٩٢، دارالفكر، بيروت.
- [٢٤] خصائص اميرالمؤمنين (ع)، ابی عبدالرحمن احمد بن شعيب نسائي، ج ١، ص ٩٨، مكتبة نينوى الحديثه.
- [٢٥] سمط النجوم العوالي في انباء الاوائل و التوالی، عصامي، ج ١، ص ٤٠٠.
- [٢٦] انعام/١٢٥.